



پیش‌ها و پانچ‌ها

پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر منصوب‌ها شیخ خیرالدين حفظه الله تعالى

موضوع:

عقاید؛ شناخت خلفاء خداوند؛ پیامبر خاتم؛ یاران و همسران پیامبر خاتم

بسم الله الرحمن الرحيم

پرسش

نویسنده: عثمان علی

تاریخ: ۱۳۹۶/۴/۲۰

نظر علامه منصور هاشمی خراسانی درباره‌ی صحابه چیست؟ آیا صحابه را مانند اهل سنت عادل می‌دانند یا مانند روافض مرتد؟ مشخصاً درباره‌ی حضرت ابو بکر، عمر و عثمان و درباره حضرت عایشه چه نظری دارند؟ لطفاً بدون تقیّه بگویید تا نظر ایشان برای ما معلوم شود؛ چون برخی نظرات ایشان نزدیک به نظرات روافض و برخی نظرات ایشان نزدیک به نظرات اهل سنت است.

پاسخ

تاریخ: ۱۳۹۶/۴/۲۶

نظرات علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی، نظرات اهل سنت یا اهل تشیع نیست، بل نظرات خداوند و پیامبر اوست که در قرآن و سنت منعکس شده و ممکن است گاهی به نظرات اهل سنت و گاهی به نظرات اهل تشیع نزدیک‌تر باشد؛ چراکه ممکن است گاهی نظرات اهل سنت و گاهی نظرات اهل تشیع به نظرات خداوند و پیامبر او نزدیک‌تر باشد و با این وصف، نه می‌توان ایشان را به سبب برخی نظرات نزدیک‌ترش به نظرات اهل سنت سنی دانست و نه می‌توان ایشان را به سبب برخی نظرات نزدیک‌ترش به نظرات اهل تشیع شیعه. بدین سان نظر ایشان درباره‌ی صحابه نیز نظر اهل سنت یا اهل تشیع نیست، بل نظر خداوند و پیامبر اوست که در قرآن و سنت منعکس شده و آن همانا این است که صحابه به معنای یاران مسلمان پیامبر اسلام، از آن حیث که در گرویدن به او بر دیگران پیشی گرفتند و با مال و جان خود از او حمایت کردند و کتاب و سنت او را پاس داشتند و به دیگران انتقال دادند، دارای فضیلت هستند و حقّ عظیمی بر آیندگان دارند و از این رو، احترام به آنان و استغفار برای آنان واجب است و از آن حیث که انسان‌هایی غیر معصوم بودند، در معرض خطا، نسیان و معصیت قرار داشتند و تبعاً تقلید از آنان به معنای پیروی از آنان بدون علم به دلیلشان از قرآن و سنت، جایز نیست و

www.alkhorasani.com

بَیِّنَاتُ الْإِسْلَامِ مِنْ مَنَاصِبِ هَاشِمِي خُرَاسَانِي حَفَظَهُ اللهُ تَعَالَى



این نظری معتدل به دور از افراط اهل سنت و تفریط اهل تشیع است که از قرآن و سنت دانسته می‌شود؛ چراکه خداوند و پیامبر او از یک سو صحابه را ستایش کرده‌اند و از سوی دیگر درباره‌ی خطا، نسیان و معصیت آنان سخن گفته‌اند و با این وصف، چاره‌ای جز توجه به هر دو جنبه‌ی آنان با توجه به هر دو بخش سخنان خداوند و پیامبر او وجود ندارد و این کاری است که علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی انجام داده؛ چنانکه فرموده است:

> این توهم عجیب که اختلاف اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با یکدیگر، تنها بر پایه‌ی اجتهاد متفاوت آنان در اسلام بوده، برخاسته از تغافل عمده‌ی درباره‌ی حقایق تاریخی است و بهره‌ای از واقعیت ندارد؛ چراکه مسلماً آنان نیز با وجود مصاحبت‌شان با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، انسان‌هایی عادی و در معرض خطا و نسیان بودند و از هیچ جای شرع، عصمت آنان ثابت نمی‌شود؛ بلکه عدم عصمت آنان با توجه به اختلاف‌شان با یکدیگر، واضح است و ظاهراً اختلافی نیز میان مسلمانان درباره‌ی آن نیست. همچنانکه عدالت همه‌ی آنان هرگاه به معنای عدم فسق همه‌ی آنان باشد، با ظهور فسق برخی از آنان به سبب ارتکاب کبائر مسلم و غیر قابل تأویلی مانند قتل، بغی، زنا، سرقت، قذف، شرب خمر، فرار از جهاد و دروغ بستن بر خدا و پیامبر منتفی است، تا جایی که اصرار بر آن، مکابره در برابر محسوس شمرده می‌شود؛ همچنانکه تکذیب سخنان خداوند درباره‌ی آنان و افتراء بر اوست؛ زیرا خداوند اگر چه بسیاری از آنان را به سبب کارهای خویشان ستایش کرده، هرگز همه‌ی آنان را برای همیشه و به صورت بی‌قید و شرط تعدیل نکرده و از چنین کار نامعقول و دروغ بزرگی منزّه بوده، بلکه آشکارا برخی از آنان را به سبب کارهای بدشان ملامت و توبیخ نموده است؛ چنانکه به عنوان مثال، برخی از آنان را گناه کارانی شمرده که به گناهان خود اقرار دارند و کارهای خوب را با کارهای بد آمیخته‌اند^۱ و از لغزش برخی از آنان در اثر دست‌اندازی شیطان و گناهای که دست‌هاشان پیش فرستاده خبر داده^۲ و برخی از آنان را تنها دوستدار دنیا دانسته^۳ و از کسانی در میان آنان یاد کرده که هر چند اسلام آورده‌اند، ایمان به دل‌هاشان راه نیافته^۴ و ارتباط دوستانه و مخفیانه‌ی برخی‌شان با دشمنان اسلام را بر ملا ساخته و آنان را به سبب آن در گمراهی دانسته^۵ و برخی از آنان را به دروغ‌گویی برای فرار از جهاد متهم ساخته^۶

۱. التوبة / ۱۰۲

۲. آل عمران / ۱۵۵

۳. آل عمران / ۱۵۲

۴. الحجرات / ۱۴

۵. الممتحنة / ۱

۶. الأحزاب / ۱۳

و از کسانی در میان آنان خبر داده که بر پیامبر درباره‌ی عطایایش خرده می‌گرفتند و اگر به آنان می‌بخشید از او خشنود می‌شدند و اگر به آنان نمی‌بخشید بر او خشم می‌گرفتند^۱ و برخی از آنان را کسانی شمرده که آن حضرت را آزار می‌دادند^۲ و از وجود منافقانی در میان آنان خبر داده که تنها خداوند آنان را می‌شناسد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز با آنان آشنا نیست^۳ و از امکان ارتداد برخی از آنان پس از آن حضرت^۴ و وجود زناکاران^۵ و سارقانی^۶ در میان آنان خبر داده و گروهی از آنان را به سبب قذف همسر آن حضرت گناه کار دانسته و وعده‌ی عذابی عظیم داده^۷ و صریحاً برخی از آنان را بی‌عقل^۸ و برخی دیگر را فاسق دانسته^۹ و برخی از آنان که همسر آن حضرت بودند را نیز به نافرمانی و افشای اسرار آن حضرت و حتی توطئه بر ضد او متهم نموده و به همسران نوح و لوط تشبیه کرده^{۱۰} و عذاب آنان را در صورت انجام کاری زشت، دو برابر دیگران شمرده است^{۱۱}! روشن است که شناخت اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدون توجه به این بخش از سخنان خداوند درباره‌ی آنان و تنها با توجه به بخش دیگری که در ستایش آنان است، ناقص و گمراه کننده است؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ﴾^{۱۲}؛ «آیا پس به بخشی از کتاب ایمان می‌آورید و به بخشی دیگر کافر می‌شوید؟! پس سزای کسی از شما که این کار را می‌کند چیست جز خواری در زندگی دنیا و اینکه در روز قیامت به اشد مجازات بازگردانده شوند؟!». از اینجا دانسته می‌شود که احترام به اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اگرچه به اقتضای خدماتشان به آن حضرت، کاری خوب و بایسته است، هرگز به معنای نادیده گرفتن بخشی از سخنان خداوند و دروغ گفتن درباره‌ی آنان نیست و روشن است که اعتراف به خطاهای آنان با تکیه بر عقل و شرع، بی‌احترامی به آنان شمرده نمی‌شود؛

۱. التوبة / ۵۸

۲. التوبة / ۶۱

۳. التوبة / ۱۰۱

۴. المائدة / ۵۴

۵. النور / ۲

۶. المائدة / ۳۸

۷. النور / ۱۱

۸. الحجرات / ۴

۹. الحجرات / ۶

۱۰. التحريم / ۳

۱۱. الأحزاب / ۳۰

۱۲. البقرة / ۸۵



بل احترام به عقل و شرع است و بی احترامی به آنان، تنها سبّ آنان است که عقلاً و شرعاً کاری زشت و نارواست^۱.

بنابراین، اهل سنت باید از خداوند بترسند و دست از افراط درباره‌ی صحابه بردارند و آنان را انسان‌هایی غیر عادی که دچار خطا، نسیان و معصیت نمی‌شوند ندانند و از آنان تقلید کورکورانه نکنند، بلکه از کارهای درست آنان الگو بگیرند و از کارهای نادرست آنان بپرهیزند؛ چراکه خداوند به این شیوه امر کرده و فرموده است: **«وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»**^۲؛ «و پیشی گیرندگان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که از آنان در نیکوکاری پیروی کردند، خداوند از آنان راضی شد و آنان از او راضی شدند و برایشان بهشت‌هایی را فراهم ساخت که از زیرشان نهرها جاری است، در آن جاویدان هستند، این پیروزی عظیم است»؛ با توجه به اینکه پیروی را از یک سو به **«السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ»**؛ «پیشی گیرندگان نخستین از مهاجران و انصار» محدود دانسته است و آنان برخی از مهاجران و انصار هستند و نه همه‌ی آنان و نه هیچ یک از کسانی که بعد از فتح مکه اسلام آوردند و قهراً از مهاجران و انصار نبودند و از سوی دیگر به **«إِحْسَانٍ»**؛ «نیکوکاری» محدود دانسته است و آن برخی از کارهای «پیشی گیرندگان نخستین از مهاجران و انصار» است که با قرآن و سنت سازگاری داشته است و نه همه‌ی کارهای آنان؛ همچنانکه اهل تشیع باید از خداوند بترسند و دست از تفریط درباره‌ی صحابه بردارند و نقش آنان در پیروزی اسلام بر کفر و گسترش توحید در جهان را به رسمیت شناسند و ارج نهند و با لحاظ حمایت آنان از پیامبر در روزهای سخت و پرخطری مانند روزهای شعب ابی طالب و روزهای هجرت و روزهای جهاد، احترام آنان را نگاه دارند و برای خطاها و گناهانشان استغفار کنند و کینه‌ی‌شان را به دل نگیرند؛ چراکه خداوند به این شیوه امر کرده و پس از ستایش مهاجران و انصار فرموده است: **«وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ»**^۳؛ «و کسانی که پس از آنان آمدند می‌گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان که بر ما در ایمان پیشی گرفتند را بیامرز و در دل‌هایمان کینه‌ای از کسانی که ایمان آوردند قرار نده، پروردگارا! تو رؤوف و مهربانی»؛ با توجه به اینکه آن از یک سو همه‌ی مهاجران و انصار را در بر می‌گیرد و از سوی دیگر به معنای عدم جواز سبّ و لعن آنان است؛ چراکه سبّ و لعن آنان قطعاً با استغفار برای آنان ضدّیت دارد و منتها درجه‌ی «غلّ» یعنی «کینه» محسوب می‌شود، در حالی که نسخ یا تخصیص آن با استناد به برخی روایات واحد و متعارض در منابع شیعی جایز نیست؛

۱. بازگشت به اسلام، ص ۱۶۴ تا ۱۶۷. همچنین، بنگرید به: همان، لزوم احترام به اصحاب پیامبر، ص ۲۳۲.

۲. التوبة / ۱۰۰

۳. الحشر / ۱۰

زیرا بنا بر مبنای علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی، نسخ یا تخصیص قرآن با روایات امکان ندارد^۱ و این نظر حقیقی اهل بیت و نظر حقیقی علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی است؛ چنانکه یکی از یارانمان ما را خبر داد، گفت:

«دَخَلَ عَلَى الْمَنْصُورِ رَجُلٌ فَسَأَلَهُ عَنْ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ، فَقَالَ لَهُ: مِنْ أَيِّ الْبِلَادِ أَنْتَ؟ قَالَ: مِنْ إِيرَانَ، فَقَالَ: أَنْتَ مِنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ شِيعَةُ أَهْلِ الْبَيْتِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: اجْلِسْ فَسَأَجِيبُكَ عَمَّا سَأَلْتَ إِنَّ شَاءَ اللَّهُ، فَجَلَسَ الرَّجُلُ حَتَّى دَخَلَ النَّاسُ وَازْدَحَمُوا فِي الْبَيْتِ، فَكَلَّمَهُمُ الْمَنْصُورُ فِيمَا يَشَاءُ ثُمَّ قَالَ: قَدِمَ الْمَدِينَةَ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ فَجَلَسُوا إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فَذَكَرُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ فَمَسُوا مِنْهُمَا ثُمَّ ابْتَرَكُوا فِي عُثْمَانَ ابْتِرَاكًا، فَقَالَ لَهُمْ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ: أَخْبِرُونِي أَنْتُمْ مِنْ «الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ»؟^۲ قَالُوا: لَسْنَا مِنْهُمْ، قَالَ: فَأَنْتُمْ مِنْ «الَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ»؟^۳ قَالُوا: لَسْنَا مِنْهُمْ، قَالَ: أَمَّا أَنْتُمْ فَقَدْ تَبَرَّأْتُمْ مِنَ الْفَرِيقَيْنِ أَنْ تَكُونُوا مِنْهُمْ وَأَنَا أَشْهَدُ أَنَّكُمْ لَسْتُمْ مِنَ الْفِرْقَةِ الثَّالِثَةِ «الَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ»^۴، ثُمَّ قَالَ: قَوْمُوا عَنِّي لَا قَرَبَ اللَّهُ دُونَكُمْ»^۵؛

«مردی بر منصور وارد شد، پس از او درباره‌ی ابو بکر و عمر و عثمان پرسید، پس به او فرمود: تو از کدام سرزمین هستی؟ گفت: از ایران، فرمود: تو از این‌هایی هستی که می‌پندارند شیعه‌ی اهل بیت‌اند؟ گفت: آری، فرمود: بنشین، جواب سؤالت را خواهیم داد ان شاء الله، پس مرد نشست تا اینکه مردم وارد شدند و در خانه ازدحام کردند، پس منصور با آنان درباره‌ی چیزی که می‌خواست سخن گفت و سپس فرمود: گروهی از اهل عراق به مدینه آمدند، پس نزد علی بن الحسین نشستند، پس ابو بکر و عمر را یاد کردند و به آن دو بد گفتند و سپس در عثمان افتادند، پس علی بن الحسین به آنان فرمود: به من خبر دهید آیا شما از مهاجران هستید که >از خانه‌ها و اموال خود بیرون شدند و فضل و رضوانی از پروردگارشان را می‌جویند و خداوند و پیامبرش را یاری می‌کنند و آنان همان راستگویانند؟<^۲ گفتند: ما از آنان نیستیم، فرمود: پس آیا شما از کسانی هستید که >پیش از آنان خانه و ایمان را آماده ساختند

۱. بنگرید به: بازگشت به اسلام، ص ۲۰۱ و ۲۰۲.

۲. الحشر / ۸

۳. الحشر / ۹

۴. الحشر / ۱۰

۵. گفتار ۱۲۸، فقره‌ی ۱

و کسانی که به نزدشان هجرت کردند را دوست می‌دارند و در سینه‌هاشان نیازی به چیزی که آنان داده شدند نمی‌یابند اگر چه خود در تنگنا باشند؟! گفتند: ما از آنان نیستیم، فرمود: بنابراین شما تبرّی جستید که از این دو دسته باشید و من گواهی می‌دهم که شما از دسته‌ی سوم هم نیستید؛ > کسانی که بعد از آنان آمدند می‌گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان که بر ما در ایمان پیشی گرفتند را بیامرز و در دل‌ها مان کینه‌ای از کسانی که ایمان آوردند قرار نده، پروردگارا! تو رؤوف و مهربانی، سپس فرمود: از نزد من برخیزید که خداوند خانه‌های شما را نزدیک نکند!<.

از اینجا دانسته می‌شود بی‌احترامی به اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حتی کسانی مانند ابو بکر، عمر و عثمان که احقّیت اهل بیت آن حضرت برای خلافت را فراموش کردند، نه تنها بر خلاف قرآن است، بلکه با سیره‌ی اهل بیت آن حضرت نیز مخالفت دارد و این کاملاً طبیعی است؛ چرا که بنا بر حدیث متواتر ثقلین، اهل بیت آن حضرت هرگز از قرآن جدایی نمی‌پذیرند و از این رو، ترجیح می‌دهند که برای آنان به سبب خطاهاشان استغفار کنند؛ چنانکه یکی از یارانمان ما را خبر داد، گفت:

«سَأَلْتُ الْمَنْصُورَ عَنْ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ، فَقَالَ: اسْتَغْفِرُ لَهُمَا فَإِنِّي اسْتَغْفِرُ لَهُمَا وَمَا كَانَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ إِلَّا وَهُوَ يَسْتَغْفِرُ لَهُمَا، فَقُلْتُ: إِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ هَذَا مِنْكُمْ تَقِيَّةٌ، فَقَالَ: لَوْ كُنْتُ مُتَّقِيًا أَحَدًا لَا تَقِيَّةَ هَذِهِ الْجَبَابِرَةِ وَأَنَا أَلْعَنُهُمْ عَلَى رُؤُوسِ الْأَشْهَادِ»؛ «از منصور درباره‌ی ابو بکر و عمر پرسیدم، پس فرمود: برای آن دو استغفار کن؛ چرا که من برای آن دو استغفار می‌کنم و هیچ یک از اهل بیت نبود مگر اینکه برای آن دو استغفار می‌کرد، پس گفتم: آنان می‌پندارند که این از شما تقیه است، پس فرمود: اگر می‌خواستم از کسی تقیه کنم از این جباران (یعنی حاکمان کنونی) تقیه می‌کردم، در حالی که آنان را در برابر شاهدان لعنت می‌کنم!<.

همچنانکه یکی دیگر از یارانمان ما را خبر داد، گفت:

«دَخَلْتُ عَلَى الْمَنْصُورِ لِأَسْأَلَهُ عَنْ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ، فَوَجَدْتُ عِنْدَهُ قَوْمًا، فَصَبَرْتُ حَتَّى خَرَجُوا مِنْ عِنْدِهِ، فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَا تَقُولُ فِي أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ؟ فَقَالَ: خَيْرًا، قُلْتُ: إِنِّي أَلْعَنُهُمَا، قَالَ: لِمَذَا؟ قُلْتُ: لِأَنَّهُمَا ظَلَمَاكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ، قَالَ: وَلَكِنَّا نَسْتَغْفِرُ لَهُمَا»؛ «به محضر منصور رسیدم تا از او درباره‌ی ابو بکر و عمر بپرسم، پس نزد او گروهی را یافتم، پس صبر کردم تا آنان بیرون رفتند، پس به او گفتم: فدایت شوم، درباره‌ی ابو بکر و عمر چه می‌فرمایی؟ پس فرمود: خیر، گفتم: من آن دو را لعن می‌کنم، فرمود:

۱. گفتار ۱۲۸، فقره‌ی ۲

۲. گفتار ۱۲۸، فقره‌ی ۳



همچنانکه یکی دیگر از یارانمان ما را خبر داد، گفت:

«وَجَدْتُ الْمَنْصُورَ فِي غَارٍ وَقَدْ هَرَبَ مِنْ أَعْدَائِهِ وَالْعَرَقُ يَسِيلُ مِنْهُ كَالْمِيزَابِ، فَلَمَّا رَأَيْتُهُ بَكَيْتُ فَقُلْتُ: فَعَلَ اللَّهُ بِرَجُلَيْنِ أَقَامَاكَ هَذَا الْمَقَامَ! فَقَالَ لِي: يَا بُنَيَّ! لَا تَقُلْ هَذَا فَإِنَّهُمَا مَا عَلِمَا أَنَّ الْأَمْرَ يَنْبُغُ هَذَا الْمَبْلَغَ وَلَكِنْ قُلْ: غَفَرَ اللَّهُ لَهُمَا، فَإِنَّهُ خَيْرٌ لَكَ وَلِي وَلِجَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ»^۱؛ «منصور را در غاری یافتم، در حالی که از دشمنانش گریخته بود و عرق از او مانند ناودان می‌ریخت، پس چون او را دیدم گریه‌ام گرفت، پس گفتم: خداوند با آن دو مرد که تو را در این وضع قرار دادند چه کند! پس به من فرمود: ای پسر من! این را نگو؛ زیرا آن دو نمی‌دانستند که کار به اینجا می‌رسد، ولی بگو: خداوند آن دو را ببخشد؛ زیرا این برای تو و برای من و برای همه‌ی مسلمانان بهتر است».

این صبر و گذشتی شناخته شده از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که خداوند آن را «لِمَنْ عَزَمَ الْأُمُورَ»؛ «از کارهای استوار» دانسته و علی بن ابی طالب بنیان آن را نهاده است؛ چنانکه یکم از یارانمان ما را خبر داد، گفت:

«سَمِعْتُ الْمُنْصُورَ يَقُولُ: لَوْ أَنَّ عَلِيًّا ظَفِرَ بِمُعَاوِيَةَ يَوْمَ الصَّفِينِ لَمَلَأَ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا وَلَكِنْ مَنَعَهُ الْخَوَارِجُ فَأَحْرَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ يُقَالُ لَهُ الْمَهْدِيُّ، فَسَيَخْرُجُ فَيُحَارِبُ رَجُلًا مِنْ ذُرِّيَّةِ مُعَاوِيَةَ فَيُظْفِرُ بِهِ فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا! ثُمَّ أَخَذَ الْمُنْصُورُ فِي ذِكْرِ يَوْمِ الصَّفِينِ فَقَالَ: لَمَّا اخْتَلَفَتِ الْأَسِنَّةُ وَمَاجَتْ لُبُودُ الْخَيْلِ خَرَجَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَخَرَجَ إِلَيْهِ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فِي جَمْعَيْنِ عَظِيمَيْنِ فَافْتَتَنُوا كَأَشَدَّ الْفِتَالِ، ثُمَّ إِنَّ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ أُرْسِلَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ أَنْ اخْرُجْ إِلَيَّ أَبَارِزْكَ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ يَمْشِي، فَبَصَرَ بِهِ عَلِيٌّ، فَقَالَ: مَنْ هَذَانِ الْمُتَبَارَزَانِ؟ فَقِيلَ لَهُ: ابْنُ الْحَنْفِيَّةِ وَابْنُ عُمَرَ، فَحَرَّكَ عَلِيٌّ دَابَّتَهُ ثُمَّ دَعَا مُحَمَّدًا فَوَقَفَ لَهُ فَقَالَ: أُمِسْكَ دَابَّتِي، فَأَمْسَكَهَا لَهُ ثُمَّ مَشَى إِلَيْهِ فَقَالَ: أَنَا أَبَارِزُكَ فَهَلُمَّ إِلَيَّ، فَقَالَ: لَيْسَ لِي فِي مُبَارَزَتِكَ حَاجَةٌ، فَرَجَعَ ابْنُ عُمَرَ وَأَخَذَ ابْنُ الْحَنْفِيَّةِ يَقُولُ لِأَبِيهِ: مَنَعَنِي مِنْ مُبَارَزَتِهِ، فَوَاللَّهِ لَوْ تَرَكْتَنِي لَرَجَوْتُ أَنْ أَقْتُلَهُ، فَقَالَ: يَا بُنَيَّ! لَوْ بَارَزْتَهُ أَنَا لَقَتَلْتُهُ وَلَوْ بَارَزْتَهُ أَنْتَ لَرَجَوْتُ أَنْ تَقْتُلَهُ وَمَا كُنْتُ أَمِنُ أَنْ يَقْتُلَكَ، فَقَالَ مُحَمَّدٌ: يَا أَبَاهُ! أَتَبَرُّزُ بِنَفْسِكَ إِلَى هَذَا الْفَاسِقِ اللَّئِيمِ عَدُوِّ اللَّهِ؟ وَاللَّهِ لَوْ أَبُوهُ يَسْأَلُكَ الْمُبَارَاةَ لَرَعِبْتُ بِكَ عَنْهُ، فَقَالَ:

۱. گفتار ۱۲۸، فقره ۴

٢. الشورى / ٤٣

يَا بُنَيَّ! لَا تَذْكُرْ أَبَاهُ وَلَا تَقُلْ فِيهِ إِلَّا خَيْرًا، يَرْحَمُ اللَّهُ أَبَاهُ»^۱؛ «شنیدم منصور می‌فرماید: اگر علی در روز صفین بر معاویه چیره می‌شد، هرآینه زمین را از عدل و داد پر می‌کرد همان طور که از ظلم و ستم پر شده بود، ولی خوارج او را باز داشتند، پس خداوند آن را تا مردی از ذریه‌ی او به تأخیر انداخت که به او مهدی گفته می‌شود، پس به زودی خروج می‌کند، پس با مردی از ذریه‌ی معاویه می‌جنگد، پس بر او چیره می‌شود، پس زمین را از عدل و داد پر می‌کند همان طور که از ظلم و ستم پر شده است! سپس منصور به توصیف روز صفین پرداخت و فرمود: هنگامی که نيزه‌ها به هم خورد و زين اسب‌ها کج شد، محمد بن علی بن ابی طالب بیرون آمد و عبید الله بن عمر بن الخطاب به سوی او خارج شد در دو جمع عظیم، پس به سخت‌ترین شیوه با یکدیگر جنگیدند، سپس عبید الله بن عمر به نزد محمد بن حنفیه فرستاد که به سوی من بیرون بیا تا با تو مبارزه کنم، پس (محمد) پیاده به سوی او بیرون شد، پس چشم علی به او افتاد، پس فرمود: این دو مبارز کیستند؟ گفته شد: ابن حنفیه و ابن عمر، پس علی اسب خود را حرکت داد و سپس محمد را فرا خواند، پس به نزد او آمد، پس فرمود: اسب من را نگاه دار، پس اسب او را نگاه داشت، سپس آن حضرت پیاده به سوی ابن عمر رفت و فرمود: من با تو مبارزه می‌کنم، پس به سوی من بیا! پس او گفت: من را به مبارزه با تو حاجتی نیست! پس ابن عمر بازگشت و ابن حنفیه رو به پدر خود کرد و گفت: من را از مبارزه با او بازداشتی، در حالی که به خدا سوگند اگر من را و می‌گذاشتی امید داشتم که او را بکشم، پس آن حضرت فرمود: پسر! اگر من با او مبارزه می‌کردم او را می‌کشتم و اگر تو با او مبارزه می‌کردی امید داشتی که او را بکشی و من ایمن نبودم که او تو را بکشد، پس محمد گفت: پدر! آیا خودت را با این فاسق پست و دشمن خدا روبه‌رو می‌کنی؟! به خدا سوگند اگر پدر او (عمر) تو را به مبارزه می‌طلبید تو را از او والاتر می‌دانستم (که به مصافش بروی)، پس آن حضرت فرمود: پسر! پدر او را یاد نکن و درباره‌اش جز خیر نگو، خداوند پدر او را بیمارزد!».

این است کرامت و خلق عظیم اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که مصداق **«الكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ»^۲؛ «فرو خورندگان خشم و عفو کنندگان از مردم» و مؤدب به تأدیب خداوند هستند که فرموده است: **«وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزَغُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُبِينًا»^۳؛ «و به بندگانم بگو چیزی را بگویند که آن نیکوتر است؛ چرا که شیطان میانشان را بر هم می‌زند، هرآینه شیطان برای انسان دشمنی آشکار است»****

۱. گفتار ۱۲۸، فقره ۵
۲. آل عمران / ۱۳۴
۳. الإسراء / ۵۳

و فرموده است: «فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ»^۱؛ «از آنان بگذر و بگو سلام، پس به زودی خواهند دانست»، نه دهان گشودن به سخنان زشت و فتنه‌انگیز که در برخی جاهلان مدعی تشیع رواج یافته و باعث دشمنی و کینه میان مسلمانان شده است؛ خصوصاً با توجه به اینکه سب اساساً جایی در اسلام ندارد و حتی نسبت به بت‌های مشرکان که طاغوت و نجس هستند، جایز نیست؛ چنانکه خداوند فرموده است: «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ»^۲؛ «و کسانی که جز خداوند می‌خوانند را سب نکنید، پس خداوند را بدون علم سب می‌کنند» و با این وصف، سب کردن دیگران - خصوصاً اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - به طریق اولی حرام است. وانگهی این حکم درباره‌ی عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شدیدتر است؛ چراکه او بنا بر آیه‌ی «وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ»^۳، به منزله‌ی مادر مؤمنان است و خداوند در کتاب خود فرموده است: «وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا»^۴؛ «و اگر پدر و مادرت با تو در کوشش شدند که برای من چیزی را شریک گیری که به آن علمی نداری از آن دو اطاعت نکن، ولی با آن دو در دنیا به نیکی مصاحبت کن» و با این وصف، اطاعت از عایشه در خطاهایش جایز نبوده، ولی احترام به او مانند احترام به مادر واجب بوده است؛ چنانکه یکی از یارانمان ما را خبر داد، گفت:

«دَخَلَ عَلَى الْمَنْصُورِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ إِيرَانَ، فَسَأَلَهُ عَنْ أَشْيَاءَ فَأَجَابَهُ ثُمَّ قَالَ الرَّجُلُ: أَوْصِنِي، فَقَالَ لَهُ الْمَنْصُورُ: لَا تَسُبَّ أُمَّكَ! فَتَغَيَّرَ الرَّجُلُ وَقَالَ: وَهَلْ يَسُبُّ أَحَدُ أُمَّه؟! فَقَالَ الْمَنْصُورُ: نَعَمْ، يَسُبُّ بَعْضُ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَيَسُبُّ أُمَّه! قَالَ الرَّجُلُ: إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ إِنَّمَا سَمَاهُنَّ اللَّهُ أُمَّهَاتٍ لِتَحْرِيمِ نِكَاحِهِنَّ، فَقَالَ الْمَنْصُورُ: كَذَبُوا، لَوْ كَانَ كَمَا يَقُولُونَ لَسَمَاهُنَّ أَخَوَاتٍ، قَالَ الرَّجُلُ: إِنَّ الَّتِي تَذَكُّرُهَا حَارَبَتْ عَلِيًّا وَفَعَلَتْ وَفَعَلَتْ، فَقَالَ الْمَنْصُورُ: وَهَلْ جَاهَدَتِ النَّاسَ عَلَى أَنْ يُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ؟! قَالَ الرَّجُلُ: لَا، فَقَالَ الْمَنْصُورُ: أَلَا وَاللَّهِ لَوْ جَاهَدَتِ النَّاسَ عَلَى أَنْ يُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ لَكَانَ وَاجِبًا عَلَيْهِمْ أَنْ يُصَاحِبُوهَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا، أَتَدْرِي لِمَ ذَلِكَ؟ قَالَ الرَّجُلُ: لِمَكَانِ الْآيَةِ؟ قَالَ الْمَنْصُورُ: لِأَنَّ سَبَّهَا كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ كَمَا يُؤْذِيكُمْ سَبُّ أَزْوَاجِكُمْ»^۵؛ «مردی از اهل ایران بر منصور وارد شد و از او درباره‌ی چیزهایی پرسید، پس او پاسخ داد، سپس مرد گفت: من را وصیت کن، پس منصور به او فرمود: مادرت را دشنام نده! پس مرد متغیر شد و گفت: مگر کسی مادرش را دشنام می‌دهد؟! منصور فرمود: آری، برخی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دشنام می‌دهد،

۱. الزخرف / ۸۹

۲. الأنعام / ۱۰۸

۳. الأحزاب / ۶

۴. لقمان / ۱۵

۵. گفتار ۱۲۸، فقره‌ی ۸

پس مادرش را دشنام می‌دهد! مرد گفت: این‌ها می‌گویند که خداوند آنان را فقط برای تحریم نکاحشان مادر نامیده است، منصور فرمود: دروغ می‌گویند، اگر چنان بود که می‌گویند آنان را خواهر می‌نامید (نه مادر)، مرد گفت: زنی که تو یاد می‌کنی با علی جنگید و چنین کرد و چنان کرد، پس منصور فرمود: و آیا با مردم در کوشش شد که برای خداوند چیزی را شریک گیرند که به آن علمی ندارند؟! مرد گفت: نه، منصور فرمود: آگاه باش که به خدا سوگند اگر با مردم در کوشش می‌شد که برای خداوند چیزی را شریک گیرند که به آن علمی ندارند، باز هم بر آنان واجب بود که در دنیا با او به نیکی مصاحبت کنند، آیا می‌دانی برای چه؟ مرد گفت: برای آیه؟ منصور فرمود: برای اینکه دشنام دادن به او پیامبر را می‌آزرد همان طور که دشنام دادن به همسرانتان شما را می‌آزارد!».

خصوصاً با توجه به اینکه از او سخنانی نقل شده است که از ندامت و توبه‌ی او پیش از مرگ حکایت دارد؛ چنانکه یکی از یارانمان ما را خبر داد، گفت:

«سُئِلَ الْمَنْصُورُ عَنْ عَائِشَةَ فَقَالَ: إِنَّ عِيسَى بْنَ دِينَارٍ سَأَلَ عَنْهَا أَبَا جَعْفَرٍ فَقَالَ: اسْتَغْفِرِ اللَّهَ لَهَا، أَمَا بَلَغَكَ أَنَّهَا كَانَتْ تَقُولُ: يَا لَيْتَنِي كُنْتُ شَجَرَةً يَا لَيْتَنِي كُنْتُ حَجَرًا يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَدْرَةً؟ قَالَ: وَمَا ذَاكَ مِنْهَا؟ قَالَ: تَوْبَةٌ»؛ «از منصور درباره‌ی عایشه سؤال شد، پس فرمود: عیسی بن دینار درباره‌ی او از ابو جعفر (باقر) سؤال کرد، پس فرمود: برای او از خداوند آمرزش بخواه، آیا به تو نرسیده است که او می‌گفت: ای کاش درختی بودم! ای کاش سنگی بودم! ای کاش کلوخی بودم! (عیسی بن دینار) گفت: این سخن از او چه بود؟ فرمود: توبه».

این حکمت علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی است که با آن مردم را تعلیم می‌دهد و تزکیه می‌کند و به سوی قرآن و سنت باز می‌گرداند و برای یاری امام مهدی علیه السلام آماده و متحد می‌سازد و با این وصف، از یک سو بر برادران اهل تشیع واجب است که ندای او را بشنوند و از اوهام و اهواء دیرین خود بیرون آیند و دست از تفریط درباره‌ی صحابه و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سب و لعن آنان بردارند و از سوی دیگر بر برادران اهل سنت واجب است که ندای او را بشنوند و از اوهام و اهواء دیرین خود بیرون آیند و دست از غلو درباره‌ی صحابه و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و تقلید کورکورانه از آنان بردارند و با پیروی از کسانی مانند سلمان، ابوذر، مقداد و عمار به حکومت خداوند و خلیفه‌ی او در زمین گردن نهند. این پرچم هدایتی است که خداوند برافراشته و در وسط قرار داده و با این وصف، هر کس از آن پیش افتد، زیاده‌روی کرده و هر کس از آن پس افتد، کوتاهی کرده و برای هر دو کیفری دردناک است.

تعليقات پرسش‌ها و پاسخ‌های فرعی

پرسش فرعی ۱

نویسنده: حسن

تاریخ: ۱۳۹۶/۷/۹

نظر و موضع علامه در بحث تبرّی از دشمنان خدا و محمد و آل محمد علیهم السلام چیست؟ به چه دلیلی ما باید برای اهل سقیفه و غاصبین حق امیر المومنین علیه السلام رحمت و مغفرت بخواهیم؟ ... مگر اینکه دلایل و مستنداتی باشد که ما از آن بی‌خبریم و نیاز به اثبات دارد که در آثار علامه مدرک و استدلالی در این باب نیافتیم.

پاسخ به پرسش فرعی ۱

تاریخ: ۱۳۹۶/۷/۱۶

دلایل و مستندات بسیاری در بالا و در مبحث «لزوم احترام به اصحاب پیامبر» از کتاب «بازگشت به اسلام»^۱ بیان شده که برای اهل انصاف کافی است، ولی متأسفانه تعصب و احساسات مذهبی در بیشتر اهل تشیع به اندازه‌ای است که جایی برای انصاف در آنان باقی نگذاشته، در حالی که خداوند فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا ۚ اْعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۚ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾^۲؛ «ای کسانی که ایمان آوردید! بر پا دارندگان برای خداوند گواهان به عدالت باشید و دشمن داشتن گروهی شما را و ندارد به اینکه عدالت نورزید، عدالت ورزید، آن به تقوا نزدیک‌تر است، هرآینه خداوند به کاری که می‌کنید آگاه است». با این حال، نکاتی چند برای آنان می‌افزاییم، باشد که به سوی عدالت بازگردند:

۱. تبرّی از دشمنان خداوند و پیامبرش به معنای بیزاری و دوری‌گزینی از آنان، از مهم‌ترین فرائض اسلام است، بلکه از شروط ایمان دانسته می‌شود؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ ۚ أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ﴾^۳؛ «گروهی که به خداوند و روز واپسین ایمان دارند را نمی‌یابی که دشمنان خداوند و پیامبرش را دوست بدارند اگرچه پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا خویشاوندانشان باشند، آنان هستند که ایمان را در دل‌هاشان نوشته و آنان را با روحی از آن تأیید کرده است». بنابراین، در وجوب تبرّی از «دشمنان خداوند و پیامبرش» بحثی نیست، لکن بحث در این است که «دشمنان خداوند و پیامبرش» چه کسانی هستند؟!

۱. ص ۲۳۲

۲. المائدة / ۸

۳. المجادلة / ۲۲

آیا اصحاب پیامبرش و نخستین گروندگان به او در روزهای سخت مکه و حفظ کنندگان او در برابر آزار مشرکان و هجرت کنندگان با او از شهر و دیار خود و جهاد کنندگان به همراهش با دشمنان اسلام در روزهایی مانند بدر و احزاب، از «دشمنان خداوند و پیامبرش» هستند؟! کسانی که خداوند درباره‌ی شان فرموده است: **﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾**^۱؛ «و کسانی که ایمان آوردند و در راه خداوند هجرت کردند و جهاد نمودند و کسانی که پناه دادند و یاری رساندند، آنان مؤمنان حقیقی هستند، برایشان مغفرت و رزقی نیکوست» و فرموده است: **﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾**^۲؛ «کسانی که ایمان آوردند و در راه خداوند هجرت کردند و با مال‌ها و جان‌های خود جهاد نمودند، درجه‌ی بزرگ‌تری نزد خداوند دارند و آنان همانا رستگارانند» و فرموده است: **﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾**^۳؛ «خداوند پیامبر و مهاجران و انصار را آمرزید که از او در ساعت سختی پیروی کردند، پس از اینکه نزدیک بود دل‌های گروهی از آنان به کژی گراید، سپس آنان را آمرزید، هرآینه او به آنان رؤوف و مهربان است». آری، تردیدی نیست که بیشتر آنان پس از پیامبر لغزیدند و خطای بزرگی مرتکب شدند؛ هنگامی که عهد آن حضرت درباره‌ی اهل بیتش را از یاد بردند و به جای علی بن ابی طالب با کسی دیگر از میان خود بیعت کردند، ولی آنان -با توجه به سوابق خوبشان و آیات نازل‌شده در مدحشان- این کار را از روی دشمنی با خداوند و پیامبرش انجام ندادند؛ چراکه به خداوند و پیامبرش و روز قیامت باور داشتند و نماز می‌گزاردند و زکات می‌دادند و روزه می‌گرفتند و حج می‌کردند و با کافران جهاد می‌نمودند، بلکه شیطان این کار را در نظرشان آراست و آنان را از راه راست باز داشت و با این وصف، نمی‌توان آنان را «دشمنان خداوند و پیامبرش» دانست، بلکه می‌توان آنان را مسلمانانی گم‌کرده‌راه و خطاکار دانست و روشن است که استغفار در اصل برای چنین مسلمانانی تشریع شده است، نه برای مسلمانان رهیافته و بی‌گناه!

۲. استغفار در اسلام تنها برای کافران جایز نیست پس از اینکه از قبول اسلام سر باز زدند؛ چراکه خداوند فرموده است: **﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَى مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْحَجِيمِ﴾**^۴ **﴿وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ﴾**^۵؛ «پیامبر و کسانی که ایمان آوردند را نمی‌رسد که برای مشرکان استغفار کنند، هر چند نزدیکانشان باشند، پس از اینکه

۱. الأنفال / ۷۴

۲. التوبة / ۲۰

۳. التوبة / ۱۱۷

۴. التوبة / ۱۱۳ و ۱۱۴

برایشان آشکار شد که آنان اهل آتشند و استغفار ابراهیم برای پدرش جز به خاطر وعده‌ای که به او داد نبود، پس چون برایش آشکار شد که او دشمن خداوند است از او بیزارى جست، هرآینه ابراهیم بسیار مهربان و بردبار بود» و روشن است که کافران، منکران خداوند یا پیامبرش یا روز قیامت یا یکی از ضروریات اسلام هستند که صریحاً در قرآن تبیین شده، نه منکران خلافت بلا فصل علی بن ابی طالب از جانب خداوند و پیامبرش که صریحاً در قرآن تبیین نشده، بلکه در سنت تبیین شده و از این رو، استغفار برای منکران آن که اکثر مسلمانان هستند، جایز است؛ خصوصاً هرگاه مانند صحابه، سوابق خوبی داشته و خدمات بسیاری به اسلام کرده باشند.

۳. بعید نیست که شماری از صحابه، با علم و التفات به وصیت پیامبر درباره‌ی علی بن ابی طالب، از بیعت با او سر باز زده باشند، ولی واقع آن است که چنین کاری -حتی اگر ثابت باشد- کفر محسوب نمی‌شود، بل معصیتی عمدی از روی هوای نفس و حب دنیا محسوب می‌شود که بسیاری از مسلمانان -در عین مسلمانی- به آن آلوده‌اند و با این وصف، مانع از استغفار برای آنان نمی‌شود؛ چنانکه خداوند به نقل از ابراهیم علیه السلام فرموده است: ﴿فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي^۱ وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ^۲﴾؛ «پس هر کس من را پیروی کند، او از من است و هر کس من را نافرمانی کند، هرآینه تو آمرزنده‌ای مهربانی».

۴. ممکن است که شماری از صحابه منافق بوده باشند و به سبب نفاق‌شان، از بیعت با علی بن ابی طالب سر باز زده باشند؛ چراکه خداوند فرموده است: ﴿وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ^۳﴾؛ «و از اهل مدینه کسانی بر نفاق استوارند، تو آنان را نمی‌شناسی، ما آنان را می‌شناسیم»، ولی شناخت منافقانی که پیامبر نیز آنان را نمی‌شناخت، آسان نیست؛ خصوصاً در میان کسانی که او از آنان زن گرفت و به آنان زن داد؛ با توجه به اینکه زن گرفتن از کافران و زن دادن به آنان حرام است! با این حال، اگر منافقانی در میان آنان شناخته شوند نیز جواز استغفار برایشان بعید نیست؛ چراکه آنان متظاهر به اسلام بودند و مستفاد از سخن خداوند، تخییر در استغفار برای آنان است؛ چنانکه فرموده است: ﴿اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ^۴﴾؛ «برایشان استغفار کن یا برایشان استغفار نکن، اگر برایشان هفتاد بار استغفار کنی خداوند آنان را نمی‌آمرزد» و فرموده است: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ^۴﴾؛ «برایشان یکسان است، خواه برایشان استغفار کنی و خواه برایشان استغفار نکنی خداوند آنان را نمی‌آمرزد» و از این رو، روایت شده است که پیامبر برای عبد الله بن ابی -رئیس منافقان- استغفار کرد و وقتی با اعتراض عمر بن خطاب مواجه شد، فرمود:

۱. ابراهیم / ۳۶

۲. التوبة / ۱۰۱

۳. التوبة / ۸۰

۴. المنافقون / ۶

«أَحْزَ عَنِّي يَا عُمَرُ! إِنِّي خُيِّرْتُ فَأَخْتَرْتُ»؛ «از من دست بردار ای عمر؛ چراکه من مخیر شدم، پس اختیار کردم» و سپس آیه را تلاوت فرمود^۱، هر چند برخی در صحت و دلالت این روایت اشکال کرده‌اند^۲. قدر مسلم این است که انکار خلافت بلا فصل علی بن ابی طالب از جانب خداوند و پیامبرش، دلیلی قطعی بر نفاق محسوب نمی‌شود؛ چراکه نفاق، انکار خداوند یا پیامبرش یا روز قیامت یا یکی از ضروریات مصرح در قرآن به رغم ادّعی مسلمانان است^۳، در حالی که انکار خلافت بلا فصل علی بن ابی طالب از جانب خداوند و پیامبرش توسط مدّعیان مسلمانی، می‌تواند ناشی از جهل یا نسیان یا تأویل یا حبّ ریاست در آنان باشد، نه انکار خداوند یا پیامبرش یا روز قیامت یا یکی از ضروریات مصرح در قرآن؛ خصوصاً با توجه به حرمت سوء ظن درباره‌ی مسلمانان در سخن خداوند که فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»؛ «ای کسانی که ایمان آوردید! از بسیاری گمان‌ها پرهیزید؛ چراکه برخی گمان‌ها گناهند» و وجوب حسن ظنّ درباره‌ی آنان در سخن خداوند که فرموده است: «لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ»^۴؛ «چرا هنگامی که آن را شنیدید مردان و زنان مؤمن به یکدیگر نیکی را گمان نبردند و نگفتند: این بهتانی آشکار است؟!».

۵. بنا بر اخبار متواتر و شواهد تاریخی، تردیدی نیست که علی بن ابی طالب پس از مدّتی با ابو بکر و سپس عمر و عثمان بیعت کرد و به آنان اجازه داد که حکومت کنند و از خیرخواهی برای آنان و هدایت‌شان به سوی اجرای بهتر و بیشتر احکام اسلام خودداری نکرد و این چیزی است که نمی‌توان آن را بی‌تأثیر و بی‌اهمیت دانست، بلکه چه بسا می‌توان آن را با مقداری تسامح به منزله‌ی نصب سه والی از جانب او برای حکومت بر مسلمانان دانست؛ سه والی که تنها با لحاظ اصرار مسلمانان و رعایت برخی مصالح، آنان را پذیرفت، ولی به هر حال آنان را پذیرفت و پذیرش او با عدم پذیرش او یکسان دانسته نمی‌شود؛ چنانکه فرزندان و شیعیان او پس از پذیرش او با آنان بیعت کردند، در حالی که او مثلاً معاویه را نپذیرفت و به او اجازه‌ی حکومت نداد و از این رو، نمی‌توان حکومت معاویه را با حکومت ابو بکر، عمر و عثمان برابر دانست. این نکته‌ی بسیار مهمی است که اهل تشیع از آن تغافل می‌کنند و علت جواز استغفار برای ابو بکر، عمر و عثمان بر خلاف معاویه است؛ چنانکه یکی از یارانمان ما را خبر داد، گفت:

«قُلْتُ لِلْمَنْصُورِ: هَلْ أَنْتَ تَسْتَغْفِرُ لِأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: وَلِمُعَاوِيَةَ؟ قَالَ: لَا، قُلْتُ: لِمَذَا؟ قَالَ: لِأَنَّ عَلِيًّا بَايَعَ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ وَحَارَبَ مُعَاوِيَةَ

۱. بنگرید به: مسند أحمد، ج ۱، ص ۱۶؛ صحیح البخاری، ج ۲، ص ۱۰۰؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۱۶؛ السنن الکبری للبيهقي، ج ۳، ص ۴۰۲.

۲. بنگرید به: فتح الباری لابن حجر، ج ۸، ص ۲۵۵؛ أضواء علی الصحیحین للنجمی، ص ۳۱۹.

۳. بنگرید به: پرسش و پاسخ ۱۸۱.

۴. الحجرات/ ۱۲

۵. التّور/ ۱۲

وَلَيْسَ مَنْ بَايَعَهُ كَمَنْ حَارَبَهُ، ثُمَّ قَالَ: مَنْ سَلَّ سَيْفَهُ عَلَى خَلِيفَةِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَهُوَ مُشْرِكٌ، قُلْتُ: فَمَا تَقُولُ فِي أَصْحَابِ الْجَمَلِ؟ قَالَ: أَمَّا عَائِشَةُ فَقَدْ تَابَتْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَأَمَّا الزُّبَيْرُ فَقَدْ هَرَبَ وَلَمْ يُحَارَبْ وَأَمَّا طَلْحَةُ فَوَاللَّهِ لَا أَدْرِي مَا أَقُولُ فِيهِ»^۱؛ «به منصور گفتم: آیا تو برای ابو بکر و عمر و عثمان استغفار می کنی؟ فرمود: آری، گفتم: و برای معاویه؟ فرمود: نه، گفتم: برای چه؟ فرمود: برای اینکه علی با ابو بکر و عمر و عثمان بیعت کرد و با معاویه جنگید و کسی که با او بیعت کرد مانند کسی نیست که با او جنگید، سپس فرمود: هر کس شمشیرش را به روی خلیفه‌ی خداوند و پیامبرش بکشد، مشرک است، گفتم: پس درباره‌ی اصحاب جمل چه می گویی؟ فرمود: اَمَّا عَائِشَةُ تَوْبَهُ كَرَدَ ان شاء الله و اَمَّا زُبَيْرُ غَرِیخت و نَجنگید و اَمَّا طَلْحَةُ به خدا سوگند نمی دانم درباره اش چه بگویم!».

از اینجا دانسته می شود که استغفار برای ابو بکر، عمر، عثمان و صحابه‌ای که با آن سه بیعت کردند - به استثنای کسانی که با علی بن ابی طالب جنگیدند و سپس توبه نکردند - اشکالی ندارد؛ زیرا آنان با وجود همه‌ی اشتباهات و انحرافات که داشتند، مسلمان بودند و کفر هیچ کدامشان از روی یقین ثابت نیست و استغفار برای مسلمانان بنا بر قرآن و سنت جایز است، بلکه هرگاه برای نزدیک کردن دل‌های مسلمانان به یکدیگر و کاستن از کینه و دشمنی میان آنان سودمند باشد، شایسته محسوب می شود؛ خصوصاً با توجه به سخن خداوند که فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾^۲؛ «و کسانی که پس از آنان آمدند می گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان که بر ما در ایمان پیشی گرفتند را بیامرز و در دل‌هایمان کینه‌ای از کسانی که ایمان آوردند قرار نده، پروردگارا! تو رؤوف و مهربانی».

بر این اساس، توصیه‌ی ما به برادران و خواهران اهل تشیع آن است که اگر خود را پیرو علی بن ابی طالب می دانند، از او پیشی نگیرند، بلکه پیروی کنند؛ چرا که سب و لعن ابو بکر و عمر و عثمان از او ثابت نیست، بلکه احترام به آنان در عین گلایه و انتقاد از آنان ثابت است و این کاری است که منصور هاشمی خراسانی انجام می دهد و با این وصف، هر کس آن را نمی پسندد، در واقع کار علی بن ابی طالب را نمی پسندد و چنین کسی شیعه‌ی او نیست، بلکه شیعه‌ی نفس خویشتن است!

اکنون نه ابو بکر و عمر و عثمان در دنیا هستند و نه علی بن ابی طالب، بل حاکمان دیگری در دنیا هستند که به جای مردی مانند علی بن ابی طالب با نام مهدی حکم می رانند و همه‌ی تعجب از سفیهانی است که ابو بکر و عمر و عثمان را برای حکومت به جای علی بن ابی طالب سب و لعن می کنند، ولی دلداده و سرسپرده‌ی حاکمان دیگری هستند که به جای مهدی حکم می رانند!

۱. گفتار ۱۲۸، فقره‌ی ۶

۲. الحشر/ ۱۰

آری، ای کاش گذشتگان ما با کسی بیعت می‌کردند که پیامبر او را گماشت، ولی آنان این کار را نکردند و این خطایی بود که مرتکب شدند. اکنون بهترین کار برای ما آن است که برای آنان به سبب این خطایشان استغفار کنیم و خود از آن عبرت بگیریم؛ چراکه دیدیم نتیجه‌ی آن چه شد و به چه فجایی انجامید و عبرت از آن این است که با گماشته‌ی پیامبر در زمان خود بیعت کنیم و او کسی جز مهدی نیست که منصور به سویش دعوت می‌کند و بدترین کار برای ما آن است که بر آنان به سبب این خطایشان لعنت فرستیم و خود آن را تکرار کنیم؛ چراکه این نتیجه‌ی مشابهی خواهد داشت و به فجایع مشابهی خواهد انجامید و چه بسا آیندگان نیز بر ما لعنت خواهند فرستاد و تکرار آن این است که به جای گماشته‌ی پیامبر در زمان خود، با کس دیگری بیعت کنیم!

این همان رویکرد اصیل و مبارکی است که می‌تواند مسلمانان را با هم متحد کند و برای یاری مهدی آماده سازد و هر رویکردی جز این، تنها دمیدن در آتشی است که همه‌ی آنان را با هم خواهد سوزاند! «گرت باور بود و نه سخن این بود و ما گفتیم»!

تاریخ: ۱۳۹۷/۱/۲۲

نویسنده: بهروز

پرسش فرعی ۲

لطفاً اگر موجب تکلفی نیست سند روایاتی را که جناب منصور حفظه الله تعالی در سخنانشان آوردند ذکر فرمایید. متشکرم

تاریخ: ۱۳۹۷/۲/۵

پاسخ به پرسش فرعی ۲

به طور کلی، جناب منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی در گفتارها و نامه‌های خود از سه روایت بهره می‌برد:

۱. روایت متواتر به عنوان دلیل

مبنای آن جناب، عدم حجّیت روایت واحد است و از این رو، هیچ یک از دیدگاه‌های خود را بر روایتی واحد بنا نمی‌فرماید، بل همه‌ی آن‌ها را پیش از هر چیز بر کتاب خداوند بنا می‌فرماید که یقینی‌ترین منبع عقاید و احکام اسلام است^۱؛ چنانکه دیدگاه آن جناب درباره‌ی صحابه و همسران پیامبر، پیش از هر چیز مبتنی بر آیات قرآن است که از یک سو بر صدور خطا و معصیت از آنان و از سوی دیگر بر وجوب استغفار برای آنان توسط آیندگان دلالت دارد. با این حال، آن جناب در مواردی که دلیلی از کتاب خداوند در دست نیست، به روایت متواتری استدلال می‌فرماید که با عموماً کتاب خداوند سازگار است^۲.

۱. در این باره، بنگرید به: گفتار ۲۳.

۲. در این باره، بنگرید به: پرسش و پاسخ ۲۹۲ و ۲۸۰.

۲. روایت واحد به عنوان شاهد

آن جناب، روایت واحد را «دلیل» نمی‌داند؛ به این معنا که برای اثبات یک عقیده یا حکم کافی نمی‌شناسد، ولی معتقد است که هرگاه با دلیل سازگار باشد، «مؤید» آن محسوب می‌شود؛ به این معنا که آن را تقویت می‌کند و از این رو، استشهاد به آن مفید است.

۳. روایت واحد از باب الزام

برخی روایات واحد در گفتارها و نامه‌های آن جناب، تنها برای الزام کسانی آمده است که روایات واحد را حجت می‌دانند، تا با مبنای خودشان از نادرستی عقیده یا عملشان آگاهی یابند؛ چنانکه به عنوان نمونه، در کتاب «بازگشت به اسلام» پس از آوردن روایت عرباض بن ساریه درباره‌ی وجوب تمسک به سنت خلفاء راشد و مهدی پیامبر، فرموده است: «این فرازی از حدیثی واحد و غیر یقینی است که تنها یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با نام عرباض بن ساریه از آن حضرت روایت کرده است، ولی به سبب مطابقتش بر کتاب خداوند و خبر متواتر پیامبر و حکم عقل و در عین حال، صحیح بودنش از نظر اهل حدیث، صرفاً به عنوان شاهی از باب الزام ذکر شده است»^۱.

از اینجا دانسته می‌شود که روایات مذکور در **گفتار ۱۲۸** آن جناب نیز از یک سو به عنوان شاهی برای تقویت دلیل آن جناب از کتاب خداوند و از سوی دیگر برای الزام کسانی ذکر شده است که با استدلال به روایاتی واحد، بر جواز لعن و سب صحابه و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پای می‌فشارند، غافل از آنکه روایاتی مخالف با روایات آنان و موافق با کتاب خداوند وجود دارد.

و اما منابع این روایات، به قرار زیر است:

أ. برای روایت مذکور در فقره‌ی یکم از امام علی بن الحسین علیهما السلام، بنگرید به: تاریخ مدینه دمشق لابن عساکر، ج ۴۱، ص ۳۸۹ و ۳۹۰؛ تهذیب الکمال فی أسماء الرجال للمزی، ج ۲۰، ص ۳۹۴؛ المنتظم فی تاریخ الملوك والأئمّ لابن الجوزي، ج ۶، ص ۳۲۷؛ البداية والنهاية لابن کثیر، ج ۹، ص ۱۲۵؛ إمتاع الأسماع للمقریزی، ج ۱۱، ص ۱۸۰.

ب. برای روایت مذکور در فقره‌ی پنجم از امام علی بن ابی طالب علیه السلام، بنگرید به: وقعة صفین لابن مزاحم، ص ۲۲۱؛ الفتوح لابن أعثم، ج ۳، ص ۱۲۸؛ تاریخ الطبري، ج ۴، ص ۸؛ الکامل فی التاریخ لابن الأثیر، ج ۳، ص ۲۹۵؛ شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۵، ص ۱۷۹.

۱. ص ۲۱۹، پانوش ۴

ت . برای روایت مذکور در فقره‌ی هفتم از امام ابو جعفر باقر علیه السلام و آگاهی از ندامت عایشه، بنگرید به: الطبقات الكبرى لابن سعد، ج ۸، ص ۷۴؛ شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار لابن حيّون، ج ۲، ص ۷۱؛ مسند إسحاق بن راهويه، ج ۲، ص ۴۰؛ الجامع لأحكام القرآن للقرطبي، ج ۳، ص ۸۱.

تاریخ: ۱۳۹۸/۵/۲۲

نویسنده: بهرام

پرسش فرعی ۲

در پاسخ‌های فوق ادعا شده که بیعت حضرت امیر المومنین با صحابه به تواتر رسیده است. اگر ممکن است اسناد این تواتر را ارائه دهید؛ چراکه گروهی از غالیان شیعه به مخالفت با این قضیه می‌پردازند.

تاریخ: ۱۳۹۸/۵/۲۲

پاسخ به پرسش فرعی ۳

برادر ارجمند!

مجادله با غالیان شیعه بی‌فایده است؛ چراکه تعصّب چشم آنان را کور و گوش آنان را کر کرده است، تا حدّی که اگر علی علیه السلام خود به نزد آنان بازگردد و آنان را از سبّ و لعن صحابه و همسران پیامبر بازدارد، از او نمی‌پذیرند. به هر حال، از حیث تاریخی مسلم است که علی علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم تا مدّتی از بیعت با ابو بکر خودداری کرد، ولی همه‌ی منابعی که این موضوع را گزارش کرده‌اند، از بیعت او با ابو بکر پس از این مدّت خبر داده‌اند و هیچ یک از آن‌ها مدّعی نشده که او هرگز با ابو بکر بیعت نکرده است. حتّی غلیظترین روایات شیعی چنین ادّعایی ندارند، بل حداکثر مدّعی هستند که بیعت او با ابو بکر از روی کراهت و برای حفظ مصلحت اسلام و وحدت مسلمانان بوده است؛ چنانکه سیّد مرتضی (د. ۴۳۶ ق) از عالمان بزرگ شیعه، برخی از این روایات را در کتاب الشافی فی الإمامة^۱ آورده و آن‌ها را متواتر معنوی دانسته است؛ مانند روایتی از ابو عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام که در آن آمده است: «وَاللّٰهُ مَا تَبَاعَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى رَأَى الدُّخَانَ قَدْ دَخَلَ عَلَيْهِ بَيْتَهُ»؛ «به خدا سوگند علی علیه السلام بیعت نکرد، تا آن گاه که دید دود به خانه‌اش داخل شده است» و روایتی دیگر از آن حضرت که در آن آمده است: «لَمَّا ارْتَدَّتِ الْعَرَبُ مَشَى عُثْمَانُ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا ابْنَ عَمٍّ! إِنَّهُ لَا يَخْرُجُ أَحَدٌ إِلَى قِتَالٍ هَؤُلَاءِ وَأَنْتَ لَمْ تَبَايَعْ، وَلَمْ يَزَلْ بِهِ حَتَّى مَشَى إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَسَرَّ الْمُسْلِمُونَ بِذَلِكَ، وَجَدَّ النَّاسُ فِي قِتَالِهِمْ»؛ «هنگامی که اعراب (در زمان خلافت ابو بکر) مرتد شدند، عثمان به نزد علی علیه السلام آمد و گفت: ای پسر عمو! تا زمانی که تو بیعت نکرده‌ای، کسی به جنگ این‌ها نمی‌رود

۱ . الشافی فی الإمامة للشریف المرتضی، ج ۳، ص ۲۴۰ تا ۲۴۵

و پیوسته اصرار کرد تا اینکه علی علیه السلام به نزد ابو بکر آمد، پس مسلمانان خوشحال شدند و مردم به جنگ با مرتدین شتافتند» و روایتی از فروة بن مسعود که در آن آمده است: «جَاءَ بُرَيْدَةُ حَتَّى رَكَزَ رَايَتَهُ فِي وَسْطِ أَسْلَمَ ثُمَّ قَالَ: لَا أَبَايَ حَتَّى يُبَايَعَ عَلِيٌّ، فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بُرَيْدَةُ! ادْخُلْ فِيمَا دَخَلَ فِيهِ النَّاسُ فَإِنَّ اجْتِمَاعَهُمْ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ اخْتِلَافِهِمُ الْيَوْمَ»؛ «بریده‌ی اسلمی آمد تا اینکه پرچم خود را در وسط قبیله‌اش برافراشت و گفت: بیعت نمی‌کنم تا آن گاه که با علی بیعت شود، پس علی علیه السلام به او فرمود: ای بریده! در چیزی که مردم داخل شده‌اند داخل شو؛ چراکه امروز اتحاد آن‌ها از اختلافشان نزد من محبوب‌تر است» و روایتی از موسی بن عبد الله بن حسن که در آن آمده است: «إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَهُمْ: بَايِعُوا فَإِنَّ هَؤُلَاءِ خَيْرٌ مِنِّي أَنْ يَأْخُذُوا مَا لَيْسَ لَهُمْ أَوْ أَقَاتِلَهُمْ وَأَفَرَّقُوا أَمْرَ الْمُسْلِمِينَ»؛ «علی علیه السلام به آن‌ها (یعنی فرزنداناش) فرمود: بیعت کنید؛ زیرا این‌ها من را مخیر کرده‌اند که آنچه برایشان نیست را بگیرند یا با آن‌ها بجنگم و در کار مسلمانان تفرقه بیندازم». به علاوه، علی علیه السلام خود در نامه‌ای مفصل که برای شیعیاناش نوشته، در این باره توضیح داده و فرموده است: «فَلَمَّا مَضَى لِسَبِيلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَنَازَعَ الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرَ بَعْدَهُ، فَوَاللَّهِ مَا كَانَ يُلْقَى فِي رَوْعِي، وَلَا يَخْطُرُ عَلَى بَالِي أَنْ الْعَرَبَ تَغْدِلَ هَذَا الْأَمْرَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَلَا أَنَّهُمْ نَحْوُهُ عَنِّي مِنْ بَعْدِهِ، فَمَا رَاغِبِي إِلَّا انْتِثَالِ النَّاسِ عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَاجْفَالِهِمْ إِلَيْهِ لِيُبَايِعُوهُ، فَأَمْسَكْتُ يَدِي وَرَأَيْتُ أَنِّي أَحَقُّ بِمَقَامِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي النَّاسِ مِمَّنْ تَوَلَّى الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ فَلَبِثْتُ بِذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةً مِنَ النَّاسِ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَى مَخِي دِينَ اللَّهِ وَمِلَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَابْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَخَشِيتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ ثُلَمًا وَهَذَا يَكُونُ مُصِيبَتُهُ أَعْظَمَ عَلَيَّ مِنْ فَوَاتِ وَلَايَةِ أُمُورِكُمُ الَّتِي إِنَّمَا هِيَ مَتَاعُ أَيَّامٍ فَلَا تَلُفَّ ثُمَّ يَزُولُ مَا كَانَ مِنْهَا كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ وَكَمَا يَنْقَشُ السَّحَابُ، فَمَشَيْتُ عِنْدَ ذَلِكَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَبَايَعْتُهُ وَنَهَضْتُ فِي تِلْكَ الْأَحْدَاثِ حَتَّى زَاغَ الْبَاطِلُ وَزَهَقَ وَكَانَتْ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ. فَتَوَلَّى أَبُو بَكْرٍ تِلْكَ الْأُمُورَ فَيَسَّرَ وَسَدَدَ وَفَارَبَ وَافْتَصَدَ، فَصَحْبَتُهُ مُنَاصِحًا وَأَطَعْتُهُ فِيمَا أَطَاعَ اللَّهُ [فِيهِ] جَاهِدًا، وَمَا طَمِعْتُ أَنْ لَوْ حَدَّثَ بِهِ حَدَثٌ وَأَنَا حَيٌّ أَنْ يَزِدَّ إِلَيَّ الْأَمْرَ الَّذِي نَازَعْتُهُ فِيهِ طَمَعٌ مُسْتَيْقِنٌ وَلَا يَتَسَبَّحُ مِنْهُ يَأْسٌ مَنْ لَا يَزْجُوهُ، وَلَوْ لَا خَاصَّةٌ مَا كَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ عَمْرِ لَطَنْتُ أَنَّهُ لَا يَذْفَعُهَا عَنِّي، فَلَمَّا اخْتَصَرَ بَعَثَ إِلَى عَمْرِ فَوَلَّاهُ فَسَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَنَاصَحْنَا وَتَوَلَّى عَمْرُ الْأَمْرَ وَكَانَ مَرْضِي السَّيْرَةِ مَيِّمُونَ النَّقِيبَةِ حَتَّى إِذَا اخْتَصَرَ قُلْتُ فِي نَفْسِي: لَنْ يَغْدِلَهَا عَنِّي فَجَعَلَنِي سَادِسٌ سِتَّةٍ فَمَا كَانُوا لِيُولَايَةً أَحَدٌ أَشَدَّ كِرَاهِيَةً مِنْهُمْ لِيُولَايَتِي عَلَيْهِمْ، فَكَانُوا يَسْمَعُونِي عِنْدَ وَفَاةِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَحَاجُّ أَبَا بَكْرٍ وَأَقُولُ: يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ! إِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكُمْ مَا كَانَ فِينَا مَنْ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَيَعْرِفُ السُّنَّةَ وَيَدِينُ دِينَ الْحَقِّ فَخَشِي الْقَوْمَ إِنْ أَنَا وَلِيتُ عَلَيْهِمْ أَنْ لَا يَكُونَ لَهُمْ فِي الْأَمْرِ نَصِيبٌ مَا بَقُوا، فَأَجْمَعُوا إِجْمَاعًا وَاحِدًا، فَصَرَفُوا الْوَلَايَةَ إِلَى عُثْمَانَ وَأَخْرَجُونِي مِنْهَا رَجَاءً أَنْ يَنَالُوهَا وَيَتَدَاوُلُوهَا إِذْ يَتَسَوَّأُ أَنْ يَنَالُوا مِنْ قِبَلِي ثُمَّ قَالُوا:

هَلُمَّ فَبَايَعُوا إِلَّا جَاهِدُنَاكَ، فَبَايَعْتُ مُسْتَكْرَهَا وَصَبَرْتُ مُحْتَسِبًا^۱؛ «پس چون محمد صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت، به خدا سوگند به ذهنم نمی‌رسید و تصوّرش را نمی‌کردم که عرب این امر را پس از او از اهل بیتش بازدارند و از من دور کنند، پس من را شگفت‌زده نکرد مگر شتافتن و دویدن مردم به سوی ابو بکر تا با او بیعت کنند، پس از بیعت خودداری کردم؛ زیرا معتقد بودم که من به مقام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان مردم از کسی که کار را پس از او بر عهده گرفته است سزاوارتر هستم، پس مدّتی در این حال درنگ کردم تا اینکه دیدم گروهی از مردم از اسلام برگشته‌اند و به سوی نابودی دین خداوند و نابودی آیین محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ابراهیم علیه السلام فرامی‌خوانند، پس ترسیدم که اگر اسلام و اهلش را یاری نکنم، رخنه و آسیبی در آن ببینم که مصیبت آن بر من بزرگ‌تر از فوت شدن حکومت بر شما باشد که متاع چند روز اندک است و به زودی مانند سراب نابود و مانند ابر پراکنده می‌شود، پس در این هنگام به نزد ابو بکر رفتم و با او بیعت کردم و در آن پیشامدها دست به کار شدم تا اینکه باطل نابود شد و از میان رفت و کلمه‌ی خداوند برتری یافت اگرچه کافران کراهت داشتند، پس ابو بکر آن امور را بر عهده گرفت و به نرمی و درستی و با اعتدال و میانه‌روی عمل کرد، پس من خیرخواهانه با او همراهی کردم و با جدّیت از او در آنچه خداوند را در آن اطاعت کرد اطاعت کردم، در حالی که نه مطمئن بودم اگر برای او حادثه‌ای پیش آید، امری که درباره‌اش با او نزاع داشتم را به من می‌سپارد و نه کاملاً ناامید بودم و اگر رابطه‌ی خاصّ او با عمر نبود، گمان می‌کردم که آن را از من باز نمی‌دارد، پس چون مرگش فرا رسید به نزد عمر فرستاد و او را حاکم ساخت، پس ما شنیدیم و اطاعت کردیم و خیرخواهی نمودیم و عمر کار را بر عهده گرفت، پس سیره‌اش پسندیده و همفکری‌اش بابرکت بود، تا اینکه مرگش فرا رسید، با خودم گفتم که هرگز آن را از من باز نمی‌دارد و از من دور نمی‌کند، ولی من را یکی از شش نفر قرار داد و آنان از حکومت هیچ کس به اندازه‌ی حکومت من کراهت نداشتند، در حالی که پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌شنیدند که من با ابو بکر محاجّه می‌کنم و می‌گویم: ای گروه قریش! ما اهل بیت به این امر از شما سزاوارتریم مادامی که در میان ما کسی هست که قرآن می‌خواند و سنّت را می‌شناسد و به دین حقّ متدین است، پس آنان ترسیدند که اگر من کار را بر عهده بگیرم، تا زنده هستند نصیبی برای آنان در آن نباشد، پس همگی یک صدا جمع شدند و ولایت را به جای من به عثمان سپردند و من را از آن خارج کردند، به امید اینکه بعداً به آن دست یابند و آن را میان خود بگردانند؛ چون مأیوس بودند که از طریق من به آن برسند، سپس گفتند که بیا و (با عثمان) بیعت کن، وگرنه با تو جهاد می‌کنیم، پس از روی کراهت بیعت کردم و برای خدا صبر نمودم»؛ همچنانکه کلینی (د. ۳۲۹ق) در کتاب کافی^۲ از ابو جعفر باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: **«إِنَّ النَّاسَ لَمَّا صَنَعُوا مَا صَنَعُوا إِذْ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ**

۱. الغارات لإبراهیم بن محمد الثقفي، ج ۱، ص ۳۰۵

۲. الکافي للکليني، ج ۸، ص ۲۹۵

لَمْ يُمْنَعِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ أَنْ يَدْعُوَ إِلَى نَفْسِهِ إِلَّا نَظَرًا لِلنَّاسِ وَتَخَوُّفًا عَلَيْهِمْ أَنْ يَزْتَدُوا عَنِ الْإِسْلَامِ فَيَعْبُدُوا الْأَوْثَانَ وَلَا يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَكَانَ الْأَحَبُّ إِلَيْهِ أَنْ يَقْرَهُهُمْ عَلَى مَا صَنَعُوا مِنْ أَنْ يَزْتَدُوا عَنِ جَمِيعِ الْإِسْلَامِ وَإِنَّمَا هَلَكَ الَّذِينَ رَكِبُوا مَا رَكِبُوا فَأَمَّا مَنْ لَمْ يَصْنَعْ ذَلِكَ وَدَخَلَ فِيهَا دَخَلَ فِيهِ النَّاسُ عَلَى غَيْرِ عِلْمٍ وَلَا عَدَاوَةٍ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّ ذَلِكَ لَا يُكْفِرُهُ وَلَا يُخْرِجُهُ مِنَ الْإِسْلَامِ وَلِذَلِكَ كَثَمَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمْرَهُ وَبَاعَ مَكْرَهَا حَيْثُ لَمْ يَجِدْ أَغْوَانًا؛ «هنگامی که مردم کار خود را کردند و با ابو بکر بیعت نمودند، چیزی از امیر المؤمنین علیه السلام را از دعوت به سوی خود بازداشت، مگر ملاحظه‌ی مردم و ترس از اینکه از اسلام مرتد شوند و بت‌ها را بپرستند و شهادت ندهند که خداوند یکی است و محمد فرستاده‌ی اوست، در حالی که ترجیح می‌داد آنان را بر کاری که کردند باقی گذارد تا اینکه از همه‌ی اسلام برگردند، چون تنها کسانی هلاک شدند که (از روی علم و دشمنی با امیر المؤمنین علیه السلام) مرتکب این کار شدند، وگرنه کسانی که این کار را نکردند و بدون علم و بدون دشمنی با امیر المؤمنین علیه السلام به چیزی که مردم به آن داخل شدند درآمدند، این آن‌ها را کافر نمی‌کند و از اسلام بیرون نمی‌برد، از این رو، علی علیه السلام هنگامی که یارانی نیافت امر خود را پوشاند و از روی کراهت بیعت کرد» و روایاتی دیگر از این دست که همگی بر بیعت و معاضدت علی علیه السلام و یاران و فرزندان او با ابو بکر، عمر و عثمان از روی کراهت و برای حفظ مصلحت اسلام و وحدت مسلمانان دلالت دارند و می‌توان آن‌ها را متواتر معنوی دانست و از آن‌ها نتیجه گرفت که احترام به آن سه و مماشات با کسانی که خلافت‌شان را صحیح می‌دانند، سیره‌ی علی علیه السلام و یاران و فرزندان اوست و هر کس از سیره‌ی علی علیه السلام و یاران و فرزندان او کراهت داشته باشد، «شیعه» محسوب نمی‌شود، اگرچه با زنجیر خود را کبود و با قمه خود را پاره کند.

تاریخ: ۱۳۹۹/۷/۱۱

نویسنده: محمود جعفری

پرسش فرعی ۴

ما به چه صورت باید برای ابو بکر و عمر استغفار کنیم؟ آیا علامه منصور هاشمی خراسانی به صورت منظم برای آن دو استغفار می‌کنند؟

تاریخ: ۱۳۹۹/۷/۱۵

پاسخ به پرسش فرعی ۴

مقصود علامه این نیست که به صورت منظم برای آن دو استغفار کنید، بل مقصود او این است که هرگاه از آن دو و خطایی که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کردند یاد شد، بگویید: «خداوند آن دو را ببخشد که چنین خطایی کردند» و نگویید: «خداوند آن دو را لعنت کند»؛ چراکه آن دو از مسلمانان نخستین و از مهاجران بودند و خداوند در آیه‌ی ۱۰ سوره‌ی حشر،

به طلب بخشش برای آنان امر کرده است؛ همچنانکه از اهل بدر بودند و در حدیثی متواتر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که وقتی حاطب بن ابی بلتعہ خیانت کرد و عمر اذن خواست تا او را بکشد، فرمود: «أَلَيْسَ قَدْ شَهِدَ بَدْرًا؟ فَلَعَلَّ اللَّهَ أَطْلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ: اْعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ، فَقَدْ عَفَرْتُ لَكُمْ»؛ «آیا نه این است که در بدر حاضر بود؟ پس شاید خداوند به اهل بدر نظر بیفکند و بفرماید: هر چه می‌خواهید بکنید؛ چراکه شما را آمرزیده‌ام». به همین دلیل، اهل بیت علیهم السلام همواره احترام آن دو را نگاه داشته‌اند؛ چنانکه از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است: «أَجْمَعَ بَنُو فَاطِمَةَ عَلَى أَنْ يَقُولُوا فِي أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ أَحْسَنَ مَا يَكُونُ مِنَ الْقَوْلِ»؛ «بنی فاطمه توافق کرده‌اند که درباره‌ی ابو بکر و عمر به بهترین شکل ممکن سخن بگویند»؛ خصوصاً با توجه به اینکه از محبوبیت و اعتبار بسیار آن دو در میان مسلمانان آگاه بوده‌اند و تمایلی به ایجاد فتنه و دشمنی در میان آنان نداشته‌اند؛ بر خلاف کسانی که به دروغ خود را شیعه‌ی اهل بیت علیهم السلام می‌شمارند، ولی در تضاد آشکار با سیره‌ی آنان و «توافق بنی فاطمه»، از هیچ بی‌احترامی نسبت به آن دو فروگذار نمی‌کنند و همه‌ی تلاش خود را برای دامن زدن به فتنه و دشمنی در میان مسلمانان به کار می‌برند و علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی را نیز به سبب پابندی به سیره‌ی اهل بیت علیهم السلام و «توافق بنی فاطمه»، سرزنش می‌کنند.

تاریخ: ۱۳۹۹/۹/۱۵

نویسنده: رسول

پرسی فرعی ۵

حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی در گفتار ۱۷۳ به صراحت فرموده‌اند که هر کس بعد از اینکه بیان برایش آمد، منکر یگانگی خداوند در حکومت شود، مشرک است و در دوزخ جاودان خواهد بود، ولی با این حال به مشرک بودن سه خلیفه‌ی نخست حکم نکرده‌اند. سؤال اینجاست که فرق میان این دو چیست؟ آیا برای سه خلیفه‌ی نخست، یگانگی خداوند در حکومت تبیین نشده بود و از این رو مشرک محسوب نمی‌شدند، یا اینکه علت دیگری دارد؟ البته این سؤال را تنها برای درک مبنای حضرت می‌پرسم، وگرنه اهمیتی نمی‌دهم که خداوند با آن سه چه کرده است.

۱. مسند الشافعی، ص ۳۱۶؛ مسند الحمیدی، ج ۱، ص ۱۷۷؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۶، ص ۳۹۷، ج ۷، ص ۳۶۴؛ مسند أحمد، ج ۱۳، ص ۳۲۳، ج ۲۳، ص ۹۱؛ المنتخب من مسند عبد بن حمید، ج ۱، ص ۱۲۳؛ سنن الدارمی، ج ۳، ص ۱۸۱۶؛ صحیح البخاری، ج ۵، ص ۷۷؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۴۱؛ سنن ابی داود، ج ۳، ص ۴۷؛ أنساب الأشراف للبلاذری، ج ۹، ص ۴۳۷؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۴۰۹؛ السنن الكبرى للنسائي، ج ۱۰، ص ۲۹۶؛ مسند أبی یعلیٰ، ج ۴، ص ۱۸۲، ج ۹، ص ۳۹۲؛ جامع البیان عن تأویل آی القرآن للطبري، ج ۲۲، ص ۵۵۹؛ شرح مشکل الآثار للطحاوي، ج ۱۱، ص ۲۷۳؛ المستدرک علی الصحیحین للحاکم، ج ۴، ص ۸۸؛ الإرشاد للمفید، ج ۱، ص ۵۶؛ معرفة الصحابة لأبي نعيم الأصبهاني، ج ۱، ص ۹؛ السنن الكبرى للبيهقي، ج ۹، ص ۲۴۶.
۲. فضائل الصحابة للدارقطني، ص ۸۳؛ الكشف والبيان للثعلبي، ج ۱، ص ۱۰۶؛ تاریخ مدینه دمشق لابن عساکر، ج ۵۴، ص ۲۸۴؛ مرآة الزمان في تواریخ الأعیان لسبط بن الجوزي، ج ۱۱، ص ۳۴؛ سیر أعلام النبلاء للذهبي، ج ۴، ص ۴۰۶.

سخن علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی عام است و تبعاً شامل صحابه نیز می‌شود و با این وصف، اگر کسی از آنان پس از بیان کافی منکر یگانگی خداوند در حاکمیت شده باشد، شکّی نیست که دچار شرک شده است، ولی در رابطه با آنان چشم‌پوشی و حسن ظنی لازم است که در رابطه با دیگران لازم نیست؛ چراکه آنان در سخت‌ترین و حساس‌ترین برهه، از جان و مال خود برای حفظ و گسترش اسلام گذشته‌اند و خداوند آیندگان را به دعای خیر برای آنان امر کرده است. از این رو، در رابطه با آنان می‌توان امیدوار بود که دچار جهل و گمراهی بوده باشند، نه شرک و نفاق؛ خصوصاً با توجه به اینکه آنان کمابیش تازه مسلمان شده بودند و هنوز به دوران جاهلیت نزدیک بودند و از این رو، بعید نیست که برخی آموزه‌های اسلام به قدر کافی برایشان جا نیفتاده باشد؛ فارغ از آنکه ممکن است منکر اصل یگانگی خداوند در حاکمیت نبوده باشند، بل درباره‌ی مصداق آن اختلاف کرده باشند که آیا علی بن ابی طالب است یا ابو بکر؛ با توجه به اینکه ظاهراً برخی از آنان عنایت خداوند به ابو بکر در آیه‌ی ۴۰ سوره‌ی توبه و امر پیامبر به امامت او در نماز پیش از وفاتش را اشاره‌ای به خلافت او می‌پنداشتند و اذنی از جانب خداوند و پیامبر تلقی می‌کردند؛ خصوصاً با توجه به روایات صحیح یا غیر صحیحی که در باب مناقب ابو بکر به آنان رسیده بود و می‌توانست آنان را به این شبهه دچار کند که خداوند و پیامبر به خلافت او راضی هستند. واضح است که چنین شبهه‌ای در رابطه با کسی جز صحابه وجود ندارد و از این رو، هر کسی که در این زمان، پس از بیان کافی، منکر یگانگی خداوند در حاکمیت شود، هیچ عذر و بهانه‌ای برایش نیست و می‌توان او را مشرک دانست.

با این حال، باید توجه داشت که علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی هیچ شخص معینی حتی از اهل این زمان را مشرک ندانسته و این از آن روست که تکفیر هیچ یک از مدعیان مسلمانی را به صورت مصداقی جایز نمی‌داند. چیزی که این پرچمدار توحید در عصر حاضر تبیین فرموده، صرفاً حکم کلی واقعی است؛ به این معنا که منکر توحید در حاکمیت بعد از بیان، هر کس که باشد، مشرک است و در دوزخ جاودان خواهد بود، ولی شناخت موضوع جزئی واقعی، به این معنا که آیا فلانی مشرک است و در دوزخ جاودان خواهد بود یا نه، کار خداوند است و برای غیر او آسان نیست، حتی در رابطه با اهل این زمان، چه رسد به صحابه! حداکثر چیزی که در رابطه با شخصی معین، هرگاه مدعی مسلمانی و منکر یگانگی خداوند در حاکمیت باشد، می‌توان گفت این است که شخصی گمراه است؛ با توجه به اینکه گمراهی، اعم از شرک است و از این رو، قدر متیقن محسوب می‌شود. بنابراین، جایز است که گفته شود: «هر کس بعد از آمدن بیان، منکر یگانگی خداوند در حاکمیت شود، مشرک است»، ولی جایز نیست که گفته شود: «زید مشرک است»؛

زیرا خداوند بهتر می‌داند که آیا بیان برای او آمده است یا نه، مگر اینکه خودش اقرار داشته باشد؛ به این صورت که بگوید: «من دلایل و توضیحات موجود درباره‌ی یگانگی خداوند در حاکمیت را دیده و شنیده‌ام، ولی آن را قبول ندارم». هر چند در این صورت نیز، احتیاط آن است که از مشرک دانستن او اجتناب شود؛ چراکه ممکن است دروغ بگوید و واقعاً دلایل و توضیحات موجود درباره‌ی یگانگی خداوند در حاکمیت را ندیده و نشنیده باشد؛ مانند بسیاری از منکران دعوت علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی که ادعا می‌کنند همه‌ی دلایل و توضیحات او را خوانده‌اند، ولی هنگامی که شروع به رد آن‌ها می‌کنند آشکار می‌شود که حتی یک دهم آن‌ها را نخوانده‌اند، بل اصلاً ندانسته‌اند که دعوت او به سوی چیست و صرفاً بر اساس تصوّرات غلط خود یا تبلیغات کذب دشمنان، به انکار آن پرداخته‌اند! واضح است که چنین کسانی جاهل، گمراه و دروغگو هستند، ولی نمی‌توان آنان را مشرک یا منافق دانست.

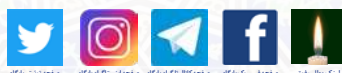


پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر منصوب‌هاشمی خراسانی
مجلس شورای اسلامی



www.alkhorasani.com

پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر منصوب‌هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی



* لطفاً بر روی لینک مورد نظر خود کلیک کنید.